

هم معنایی و چندمعنایی در نظام زبان

HEM MA'NAYÍ VE ÇEND MA'NAYÍ DER NİZÂM-İ ZEBÂN

Synonym and Polysemy to Language System

Saber EMAMÍ*

Tahire SADIKÍ ** ve Rukiye İBRAHİMÍ ŞEHRÂBÂD***

Öz

Kelimeler arasındaki ilişkilerden biri müteradif veya eş anlamlılıktır. Bu görünüşte birbirine zıt olan iki ya da daha fazla kelimenin zihinde tek bir anlam uyandırmasıdır. Elbette mutlak eş anlamlılık iki kelimenin aynen ve tamamen mana bakımından bir olmaları değildir. Çünkü kelimelerin anlamı farklı dil sistemlerinde ve yapılarında değişkendir. Bazen eş anlamlılıkla karıştırılan bahislerden biri de çok anlamlılık konusudur. Çok anlamlılıkta bir kelimenin birden çok anlamı vardır. Ama eş anlamlılıkta birkaç kelime aynı anlama gelmektedir; bu yüzden iki konu bütünüyle birbirine zıttır. Bu makalenin amacı dilbilimcilerin eş anlamlılık ve çok anlamlılık konularıyla ilgili sıraladıkları belirginleştirmek ve açıklamaktır

Anahtar Kelimeler: Eş anlamlılık, çok anlamlılık, kelimelerin ilişkisi

Abstract

Synonymy is one of the relationships between the words. This means that two or more words contradictory in appearance evoke the same meaning in mind. Absolute synonymy does not surely mean that the two words have the same meaning semantically. Because the meaning of the words in different language systems and structures is variable. The issue of polysemy is one of the issues that is sometimes confused with synonymy. In polysemy, a word has multiple meanings. But in synonymy several words have the same meaning; hence these two issues are completely at odds with each other. The aim of this article is to concretize and explain the thing told about synonymy and polysemy by the philologists.

Keywords: Synonym, polysemy, relationship of words

* Doç. Dr., Tahran Üniversitesi Güzel Sanatlar Fakültesi, saber_alef@yahoo.com

** Arş. Gör. Dr., Câme'etü'l Mustafa el-A'lemî Üniversitesi Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü, mshedyaiyan@yahoo.com

*** Arş. Gör., Câme'etü'l Mustafa el-A'lemî Üniversitesi Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü, baharanv@yahoo.com

مقدمه:

هم‌معنایی" و "چندمعنایی" دو مقوله‌ی کاملاً جدا از یکدیگرند که گاهی به اشتباه حدّ و حریمی بین آن در نظر گرفته نمی‌شود. مراد از هم‌معنایی همان مترادف است. بدین صورت که واژه‌ای با واژه‌ی دیگر از نظر معنایی یکسان باشد. اما چندمعنایی، آن است که یک واژه در کاربرد خود در جملات مختلف معانی مختلف و متفاوت دهد. به عبارت بهتر "هم‌معنایی" و "چندمعنایی"، ضد هم هستند.

بدین صورت که در هم‌معنایی چندین واژه دارای یک معنا هستند، اما در چندمعنایی کاملاً وضع برعکس است، یعنی یک واژه دارای چند معنی است. در این مقاله با بررسی حدّ و حدود این دو مقوله، ویژگی‌ها و انواع هر یک را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با بررسی کتب دستور زبان فارسی به این نکته می‌رسیم؛ چنان که باید و شاید در این کتب به بحث مترادف معنایی و چند معنایی اشاره ای نشده است و به جرات می‌توان گفت از بیش از پنجاه کتاب دستوری که دیده شد شاید حدود چند صفحه به این امر اشاره کرده باشد.

چند مقاله نیز درباره موضوع مترادف نوشته شده است که در هیچ یک از آنها به بحث چندمعنایی اشاره نشده و گاهی نیز متأسفانه این دو واژه را به اشتباه به جای هم به کار برده اند. اکثر دستور نویسان نیز به تکرار سخن دیگران در این باره پرداخته اند. در کتب زبان شناسی و معنا شناسی نیز به طور اجمال به خصوصیات این دو مقوله اشاره شده است ولی هیچ کدام این دو را در کنار هم و با اشاره به تفاوتها و احیاناً شباهت های آن مورد بررسی قرار نداده اند. لذا تحقیقی گسترده لازم است تا اصول و قوانین حاکم بر این دو مقوله را استخراج و بیان نماید. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است.

با بررسی کتبی که در این زمینه مطالبی ارائه داده اند و با تحلیل آن مقاله عرضه می‌شود. مساله تحقیق، بیان تفاوتها و احیاناً شباهت های دو مقوله هم‌معنایی و چند معنایی از نگاه زبان شناسان است. در این میان گاهی گریزی به کتب دستوری نیز زده می‌شود و مطالبی که در زمینه واژه های مترادف آمده است ذکر می‌شود. مقاله در دو محور کلی بیان می‌گردد: الف: مترادف و هم‌معنایی. ب: چند معنایی.

الف: مترادف و هم معنایی:

هم معنایی یا مترادف، یکی از روابط بین کلمات است که در آن کلمات هم معنی نقش اصلی را بازی می‌کند. این اصطلاح در کتاب‌های فرهنگ لغت و دستور زبان فارسی به صورت‌های گوناگونی تعریف شده است و شرایط و ویژگی‌های خاصی را نیز برای آن برشمرده‌اند.

کلمات در صورتی می‌توانند در گروه هم معنا یا مترادف قرار گیرند که از ضوابط و قوانین خاصی پیروی کنند. اکثر دستورنویسان و لغت پردازان بر این امر مهم تأکید دارند که "هم معنایی مطلق" بین واژه‌ها وجود ندارد و حتی دو واژه‌ای که آن را به عنوان مترادف و هم-معنا می‌دانیم، باز هم در مواردی با هم اختلاف دارند.

همچنین برای واژه‌های مترادف انواعی را نیز برشمرده‌اند که در طول این مقاله به آن اشاره خواهد شد. از موارد مهم دیگری که باید در گروه واژگان مترادف مورد توجه قرار گیرد، بحث رابطه‌ی "هم‌نشینی" و "جان‌نشینی" کلمات در محور افقی و عمودی جمله است. این امر نیز در تشخیص کلمات مترادف نقشی بسیار مهم و اساسی بازی می‌کند که مفصلاً به آن اشاره خواهد شد.

تعریف "مترادف" از نظر کتابهای لغت:

اکنون به برخی از تعاریفی که برای واژگان مترادف ارائه شده است اشاره می‌شود: توضیحی را که لغت نویسان ذیل مدخل مترادف و مترادف آورده‌اند، تقریباً دستورنویسان نیز آن را در کتاب‌های دستوری خویش تکرار کرده‌اند. البته گاهی اندک تفاوتی در تعاریف آن‌ها دیده می‌شود. در لغت‌نامه‌های مختلف ذیل این کلمه این توضیحات آمده است:

« مترادف: (مُ تَ دِ) (ع ص) در پی دیگری سوار شونده. (غیاث) (آنندراج) // شریک چیزی در اسم (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) دو سه لفظ که در معنا شریک باشند چنانکه "قلب" و "فؤاد" و "جنان" که هر سه به معنی "دل" است (غیاث) (آنندراج). دو یا چند کلمه که برای معنی واحد وضع شده باشند و هر یکی مترادف با دیگری یا دیگران باشد. مثل "همیشه"،

"هیزم" یا "مدامه" و "راح" و جز این‌ها/ مقابل متباین دو یا چند لفظ مختلف که بر یک معنی دلالت کند. مانند دلالت "انسان" و "بشر" بر "مردم"، (اساس الاقتباس، بی تا، ص 9. «دهخدا، 1373 ذیل کلمه)

فرهنگ‌های "معاصر فارسی" از "صدری افشار حکمی" و "فرهنگ فارسی" از "فروتن" و "فرهنگ فارسی" از انصاف‌پور" و "فرهنگ فارسی" از "مکرمی" تقریباً تعریفی یکسان از این کلمه آورده‌اند. بدین صورت که: «متزادف به معنی ردیف هم بودن و واقع شدن در یک ردیف است.»

همچنین در برخی دیگر از فرهنگ‌ها مثل "معین" از "محمد معین"، "فرهنگ نفیسی" از "نفیسی" علاوه بر این مورد توضیح، «متوالی و پی در پی بودن دو امر» را نیز برای آن ذکر کرده‌اند. در توضیح بیشتر برای این کلمه و آنچه که به کار ما در این مقاله می‌آید معانی زیر موجود است. (اگر چه معنی "در یک ردیف بودن" هم می‌تواند مشمول این امر شود.)

در فرهنگ‌های "آنندراج"، "انوری"، "معین"، "فرهنگ گزیده فارسی"، "فرهنگ معاصر فارسی"، "فرهنگ کامل فارسی"، "فرهنگ دهخدا" و "فرهنگ نظام فارسی به فارسی"، ذیل این مدخل، تعریف «هم‌معنی بودن و اشتراک دو لفظ در معنی» را نیز ذکر کرده‌اند.

« مترادف: در علم ادب لفظی است که با لفظ دیگر هم‌معنی باشد مثل مرغ و پرنده(عل).» (داعی الاسلام، 1364، ذیل کلمه)

« مترادف: mote(a)rade{ع: مترادف} (ص، ا) (ادبی) دارای معنای یکسان، هم-معنی. » (انوری، 1381، ذیل کلمه)

« مترادف: بالضم و الکسر دال و سکون فا. ع در پس یکدیگر سوارشونده و به معنی پی در پی نیز مستعمل می‌شود و دو سه لفظ که در معنی شریک باشند. چنان‌چه قلب و فواد و چنان‌که هر دو به معنی دل است. (افرغ).» (آنندراج، 1336، ذیل کلمه)

تعریف "مترادف" در کتاب های دستوری:

اما تعاریفی که در کتاب های دستوری از این عبارت شده بیشتر بر این امر تأکید دارد که دو کلمه هممعنی و مترادف باید دو لفظی باشند که از لحاظ لفظ مختلف باشند ولی از لحاظ معنی یکسان باشند. تقریباً اکثر دستور نویسانی که به این امر پرداخته‌اند به اختلاف لفظ تأکید کرده‌اند از جمله‌اند

« مترادف: در لغت یعنی ردیف هم، چیزی که ردیف چیز دیگر واقع شود. در زبان، دو کلمه را گویند که از لحاظ لفظ، مختلف ولی از لحاظ معنی یکسان باشند. مانند: جور و جفا، ظلم و ستم، غم و اندوه، کوشش و تلاش.» (معینان، 1364، ص 98)

« مترادف یکی از روابط مفهومی در سطح واژه‌هاست و یکی از شناخته شده‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. معمولاً در فرهنگ‌های لغت برای نمایش مفهوم هر واژه از واژه‌های هممعنی یا مترادف آن واژه استفاده می‌شود. مثلاً در برابر واژه "برنا" هممعنای آن "جوان" را می‌نویسند.» (صفوی، 1391، ص 264)

« مترادف: دو کلمه را گویند که در لفظ، مختلف و در معنی یکسان باشند. مانند: خوب و نیک، بیابان و صحرا.» (فاضل‌نیا، 1348، ص 271)

"مرزبان‌راد"، "سیدجوادی" و پنج استاد" و برخی دیگر نیز عین همین تعریف را برای رابطه‌ی مترادف ذکر کرده‌اند. در کتب زبان‌شناسی نیز تعاریفی که ارائه می‌شود، چیزی جز این موارد نیست.

« مترادف یکی دیگر از روابط مفهومی در سطح واژه‌هاست و یکی از شناخته شده‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. معمولاً در فرهنگ‌های لغت برای نمایش مفهوم هر واژه از واژه‌های هممعنی یا مترادف آن واژه استفاده می‌شود. مثلاً در برابر واژه "برنا" هممعنای آن "جوان" را می‌نویسند.» (صفوی، 1391، ص 264)

برخی نیز شاید از روی سهل‌انگاری در توضیح این عبارت، قید "اختلاف در لفظ" را از قلم انداخته‌اند و شاید به دلیل واضح بودن این شرط دلیلی بر ذکر آن ندانسته‌اند. مثلاً: "شاملو" و "احمدی بیرجندی که" فقط به همین توضیح کوتاه اکتفا کرده‌اند:

« مترادف: دو اسمی را گویند که معانی آن‌ها نزدیک هم باشند. مانند: مرز و بوم، زاد و توشه، طغیان و عصیان. » (احمدی بیرجندی، 1354، ص 53) «مترادف: کلماتی که به یک معنی اشاره کنند، کلمات مترادف اند. چون: خرد و ریزه، تازه و نو، کم و کاست.» (شاملو، 1385، ص 108)

مرزبان‌راد تحت عنوان یادآوری این نکته را بیان می‌کند که « هر لغت با معنایش که در لغت نامه‌ها آمده از نوع مترادفات هستند.» (مرزبان راد، 1358، ص 49)

واژه‌های هم‌معنا و مترادف چه شروطی باید داشته باشند؟

درباره اینکه با رعایت چه شروطی می‌توانیم بگوییم که دو واژه دارای معنای یکسان هستند و با هم رابطه ترادف دارند، در کتاب‌های دستوری نکاتی بیان شده است. مثلاً شاملو شرط "هم‌بانی" را برای تشخیص این رابطه شرطی اساسی می‌داند.

بدین معنا که دو واژه، در صورتی مترادف هستند که هر دو از یک زبان باشند. البته این شرط اگرچه قابل بحث است و نمی‌توان آن را صد در صد پذیرفت، اما می‌توان آن را بدین گونه اصلاح نمود که واژگان چون دارای بار معنایی مختلف هستند و در زبان‌های گوناگون با توجه به بار معنایی خود به کار می‌روند، از این رو نمی‌توان به یقین و به صورت قاطع گفت که دو واژه در دو زبان مترادف و دارای معنی یکسان هستند.

« شرط "هم‌بانی" در کلمات مترادف نیز جاری است. چنان‌که فی المثل خیر و نیک یا بد و شر و یا روح و روان را در شمار مترادفات نمی‌آورند.» (شاملو، 1385، ص 108) شرط دیگری که برای تشخیص واژه‌های هم‌معنی ذکر کرده‌اند "تجزیه و تحلیل مؤلفه‌ای" است منظور از این عبارت، دقت در بیان واقعیت‌های معنایی واژه‌هاست.

یعنی این‌که یک واژه، هنگامی‌که تعریف می‌شود، چه عبارت‌هایی در تعریف آن به کار می‌رود؟ با این شرط در صورتی می‌توانیم بگوییم دو واژه هم‌معنی هستند که در تعاریف و در مفهوم یکسان باشند. به عبارت دیگر کلمات و واژگانی که در تعاریف آن دو کلمه به‌کار می‌رود، با هم اختلاف معنایی نداشته باشند. مثلاً دو واژه زن و دختر نمی‌توانند هم‌معنی باشند؛ زیرا آنچه در تعریف زن به کار می‌رود، با آنچه در توضیح از مفهوم دختر ذکر می‌شود یکسان نیست.

«یکی از راه‌ها و اصول طبقه‌بندی اجزای زبانی، "تجزیه و تحلیل معنایی" یا "تجزیه‌ی مؤلفه‌ای" است. منظور از تجزیه مؤلفه‌ای این است که بدانیم هر واژه چه واقعیت‌هایی را بیان و توجیه می‌کند. مثلاً واژه "مادر" بیانگر واقعیت انسان، تأنیث، بالغ، بچه‌دار و غیره می‌باشد. رابطه لفظ و معنا در مکتب پراک نیز بر آن پایه گذاشته شده است که صورت کلمات از واج‌ها ساخته شده است و واج‌ها از مشخصه‌هایی ترکیب یافته‌اند که معنا را تداعی می‌کنند و مؤلفه‌های معنایی دارند.» (فضیلت، 1385، ص 45) «از محیط زبانی، فحو و روابط معنایی، به عنوان راه‌های تشخیص معنی نام برده می‌شود. یکی دیگر از شیوه‌های تشخیص معنای واژه سنجش با مؤلفه‌های معنایی است.

از طریق این نوع رابطه می‌توان مؤلفه‌هایی از قبیل مذکر و مؤنث، بالغ و نابالغ و انسان و حیوان را دریافت. مثلاً مؤلفه‌های معنایی که در واژه "عزب" خودبه‌خود موجود است، نشان می‌دهد که واژه، برجسبی معنایی است برای یک جاندار، انسان، مذکر و بالغ. واژه‌هایی که معرف روابط خویشاوندی‌اند نیز زیر مقوله این نوع رابطه قرار می‌گیرند. مثلاً "عمو" جاندار، انسان و مذکر است. "عمه" جاندار، انسان و مؤنث است. مؤلفه‌های معنایی در تشخیص حالت‌های دستوری و ویژگی‌های صرفی واژه‌ها نیز اهل زبان را کمک می‌کنند. برای مثال واژه‌ای مثل "سنگ" می‌تواند موصوف باشد، علامت جمع بگیرد. می‌تواند مفعول یا متمم یا نهاد جمله باشد. اما نمی‌تواند نهاد فاعلی باشد.» (وزیرنیا، 1379، ص 86-85)

"صفوی" نیز در میان "مشخصه‌های معنایی" واژگان، به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: «مثلاً واژه "مرد" باید چه مشخصه‌هایی داشته باشد که بتوانیم چنین "چیزی" را در جهان

خارج از سایر "چیز" ها متمایز کنیم. می‌دانیم برای این‌که مصداقی را "مرد" بنامیم، آن مصداق باید "انسان" "مذکر" و "بالغ" باشد. مفهوم این واژه نیز چیزی جز "انسان مذکر بالغ" نیست. برای نمایش این مشخصه‌ها می‌توانیم "انسان بودن" را با (+ انسان) و انسان نبودن را با (- انسان) نشان دهیم. پس (+ مذکر) برای "چیز"ی به‌کار خواهد رفت که مذکر است و (- مذکر) وقتی به کار می‌رود که آن "چیز" مذکر نیست. « (صفوی، 1391، ص 248)

سومین شرط در نظر گرفتن "رابطه‌ی هم‌نشینی" و "جانشینی" کلمات با یکدیگر است که این امر، شرطی بسیار مهم و اساسی است. به گونه‌ای که با عدم توجه به آن امکان دچار خطا شدن در دریافت معانی کلمات کاملاً مشهود است.

« هر واژه می‌تواند در ترکیب با واژه‌های دیگر معنای جدید پیدا کند. به طور کلی بررسی و روابط هم‌نشینی و جانشینی واژگان که با توجه به روابط درونی اقلام واژگانی صورت می‌گیرد، علاوه بر اینکه امکان طبقه بندی اجزای زبانی را فراهم می‌سازد، شناخت بافت‌های مترادف و متضاد و چند معنا را نیز ممکن می‌کند. « (فضیلت، 1385، ص 45)

مثلاً واژه "تند" در صورتی به معنای "سریع" است که با کلمات "او" و "می‌رود" هم نشین شود و در جمله "او تند می‌رود" قرار گیرد. ولی اگر با کلمه "غذا" هم نشین شود، در عبارت "غذای تند" به نوعی طعم غذا اشاره دارد.

آیا هم‌معنایی مطلق و کامل وجود دارد؟

یکی از بحث‌های مهمی که در کتب دستور و گاهی فرهنگ‌ها، در توضیح کلمات مترادف و هم‌معنا آمده است، این است که آیا واقعاً دو یا چند واژه‌ی هم‌معنی که دارای معانی یکسان و در یک حدّ و اندازه باشند وجود دارد؟ آیا می‌توان دو واژه را یافت که از تمامی جهات دارای معنی یکسان باشند و در ساختارهای مختلف و جملات گوناگون بدون هیچ تغییر معنایی به جای یکدیگر به کار روند؟ در جواب این سؤال باید گفت که: خیر، "هم‌معنایی مطلق" اساساً نمی‌تواند در هیچ زبانی وجود داشته باشد.

البته بگذریم از این‌که برخی در این راه افراط کرده‌اند و معتقدند که اصلاً در هیچ زبانی کلمات مترادف وجود ندارند، بهتر است این سخن را بدین گونه اصلاح نماییم که "هم‌معنایی مطلق" بین واژگان در یک زبان و بین واژگان دو زبان مختلف وجود ندارد.

« برخی را عقیده بر این است که در هیچ زبانی، کلمات مترادف وجود ندارد. زیرا اگر دو کلمه به ظاهر هم‌ردیف و یا نزدیک به هم باشند از جهت مورد استعمال، در عبارات فصیح و بلیغ، با هم مترادف نخواهند بود. » (احمدی بیرجندی، 1354، ص 53)

دلیل اینکه هم‌معنایی مطلق وجود ندارد، سیال بودن معانی واژگان است، بدین معنا که واژه‌ها در ساختار مختلف می‌توانند بار معنایی متفاوت بیابند. مثلاً اگر یک متن ادبی تراژیک نوشته شود، واژگانی که در آن به کار می‌رود از نظر القای معنا کاملاً با یک متن طنز متفاوت است. حتی اگر معنای آن واژه‌ها یکسان باشد.

به عنوان مثال، در متنی در وصف بهار، هیچ‌گاه کلمه‌ی "گنده" به معنی "وسیع" به کار نمی‌رود. ولی این واژه در طنز، خوش می‌نشیند و بار معنایی آن متفاوت می‌شود. شاید به همین دلیل است که برخی معتقدند، واژه‌ها، وقتی با هم، هم‌معنا هستند که بتوانند در ساختار یک جمله به جای یکدیگر قرار گیرند.

« هم‌معنایی از مقوله‌های زبانی است. هرگاه بتوان به جای جزء یا اجزایی از یک زنجیره‌ی زبانی، واحد یا اجزای دیگری را نشانند، بدون این‌که معنی زنجیره‌ای تغییر یابد، چنین عناصری با یکدیگر در "ترادف" یا "هم‌معنا" هستند. باید توجه داشت که هم‌معنایی کامل بسیار نادر است.

بدین ترتیب که دو عنصر واژگانی به طور معمول در تمامی زمینه‌ها دارای معنی یکسانی نیستند و ممکن است از جهت شدت و ضعف و محدودیت و گسترش معنایی و یا کاربرد، با هم متفاوت باشند. از عوامل مانع در ایجاد هم‌معنایی کامل و همه جانبه، سیال بودن معنای واژگان است. » (فضیلت، 1385، ص 89) از دیدگاه زبان‌شناسان هیچ واژه‌ای را کد نیست و معنای آن ثابت نمی‌ماند به همین علت است که مرز معنایی لغات، هیچ‌گاه مشخص نمی‌شود.

به یک شیء ثابت و معین، می‌توان از دیدگاه‌هایی مختلف نگرینست و روابط متفاوتی را در آن جستجو کرد. وجود همین روابط مختلف است که در معنای لغات تغییر پدید می‌آورد. «مالینوسکی» معتقد است که معنی واژه‌ها باید در سه نوع بافت فرهنگی، موقعیتی و زبانی مورد بررسی قرار گیرد. (همان، ص 90)

« در نظام زبان، هر واحد زبانی بر حسب تقابلیش با واحدهای دیگر آن نظام ارزش می‌یابد. بنابراین نمی‌توان در هیچ زبانی دو یا چند واژه را یافت که در تمامی بافت‌ها بتواند به جای هم به‌کار روند. برای نمونه، دو واژه‌ی "ماشین" و "اتومبیل"، اگر چه هم‌معنی به نظر می‌رسند، ولی به دلیل رابطه‌ی "شمول معنایی" در هر بافتی به جای هم قرار نمی‌گیرند. مثلاً نمی‌توان در جمله‌ی "لباس‌هایم را ریختم توی ماشین تا شسته شود" واژه "اتومبیل" را جایگزین کرد یا در جمله "خیلی با نمک است" به جای "نمک"، "کلریدسدیم" به‌کار برد. گاه برخی از واژه‌های "هم‌معنی" در رابطه‌ی "هم‌نشینی" به‌جای هم، به‌کار نمی‌روند.

بار عاطفی مجموعه‌ی وسیعی از واژه‌های هم‌معنی نیز با هم تفاوت دارد. مثلاً "رشید"، "قدبلند"، "دراز" و غیره را نمی‌توان در هر موقعیتی جایگزین یکدیگر کرد. گاه واژه‌های هم‌معنی متعلق به گونه‌های زبانی متفاوتند. مثلاً در جمله‌ی "نشسته داره گریه می‌کنه" نمی‌توان به جای "گریه" از واژه‌ی "سرشک" استفاده کرد. (صفوی، 1391، ص 265)

"جان لاینر" برای توضیح این نکته تعبیر جالبی را به کار می‌برد. او ضمن بیان این‌که جفت‌واژه‌ها و کلمات مترادف فقط از نظر معنا تا حدودی شبیه به هم هستند و نمی‌توان گفت آن‌ها دقیقاً هم‌معنای یکدیگرند تعبیر "قریب به مترادف" را به‌کار می‌گیرند و معتقد است کلمات هم‌معنی و آنچه را که ما آن‌ها را با هم مترادف می‌گیریم، در واقع معنایشان نزدیک به هم است و عیناً معنی آن‌ها یکی نیست.

« تعبیراتی که معنای یکسان دارند مترادف‌اند. درباره این تعریف دو نکته را باید خاطر نشان کرد. ۱- مترادف منحصر به تک لغت‌ها نیست، بلکه هم شامل عباراتی می‌شود که از نظر لغت‌نامه‌ای بسیط‌اند، هم عباراتی که از آن نظر مرکب‌اند. ب- ملاک مترادف، یکسانی

و وحدت در معنا است و صرف تشابه کفایت نمی‌کند. با توجه به نکته دوم تعریف ما با آنچه در لغت‌نامه‌های معمولی دیده می‌شود و ملاک کار فرهنگ‌نویسان است، فرق دارد. بسیاری از آنچه را که مترادف دانسته‌اند (در فرهنگ‌های عمومی و چه تخصصی به شمول¹ rogethesaurus و دیگر فرهنگ‌های مترادف‌ها و متباین‌ها) به واقع قریب به مترادف است.

یعنی تعبیراتی است که معناهای کم و بیش شبیه یکدیگر دارند، نه اینکه دقیق هم‌معنا باشند. باید توجه کرد که "قریب به مترادف" با "بعضاً مترادف" فرق دارد. بعضاً مترادف‌ها ملاک وحدت معنایی را واجدند اما به دلایل متنوع، فاقد شرایط کافی برای مترادف کامل‌اند. (لاینز، 1383، ص 94)

منظور از هم‌معنایی در سطح جمله چیست؟

زبان‌شناسان در کتب زبان‌شناسی تعبیر دیگری را به کار می‌گیرند، با عنوان "هم‌معنایی در جمله". منظور از آن، این است که، در زنجیره‌ی کلام و در برقراری ارتباط اهل زبان با یکدیگر، بتوان جمله‌ای را به جای جمله‌ی دیگر آورد، بدون آنکه منظور و مراد متکلم، خدشه‌دار یا ناقص شود.

این امر اگر چه با جابجایی اجزای جمله است. اما در کل جمله، نمود پیدا می‌کند. مثلاً جمله‌های "این اداره تعطیل است"، "این اداره باز نیست"، "این اداره امروز کار نمی‌کند"، همه دارای یک معنی هستند، که مفهوم هر سه جمله یکی است. اگر چه با جابجایی کلمات "تعطیل"، "باز نیست" و "کار نمی‌کند"، این اتفاق افتاده است. البته راه‌های هم‌معنی کردن جملات، متفاوت است.

مثلاً یکی همین جابجا کردن کلمات هم‌معنی، به جای هم. دیگر جایگزین کردن ساختار تضاد کلمات به جای یکدیگر. مثلاً جمله‌ی "هوا سرد است" در صورتی که ضد کلمه‌های "است" و "سرد"، را بیاوریم جمله‌ای با همان مفهوم ساخته‌ایم. بدین صورت که "هوا گرم

¹ دایره المعارف انگلیسی که واژگان را از نظر سنخیت و تجانس معنایی ردیف، فهرست و تبیین کرده است.

نیست. "یا جمله‌ی "من از شما مداد گرفتم." با جایگزینی واژه‌های متضاد در آن تبدیل می‌شود به جمله‌ی اول که "شما به من مداد دادید."

گاهی نیز دریافت جملات هم‌معنا، وابسته به اطلاعات قبلی ماست. بدین صورت که باید اطلاعاتی را از قبل، درباره‌ی اجزای جمله در ذهن داشته باشیم؛ تا بتوانیم به راحتی اجزایی را جایگزین اجزای دیگری نماییم. مثلاً در جمله‌ی "امروز، روز شهادت امام علی(ع) است." در صورتی می‌توانیم جمله‌ی هم‌معنی این جمله را بیاوریم که از قبل بدانیم امام اول، امام علی(ع) است.

البته ذکر این امر نیز ضروری است همچنانکه هم‌معنایی مطلق بین واژگان زبان وجود ندارد، هم‌معنایی مطلق در جملات نیز وجود ندارد. زبان‌شناسان برای این امر دلایل مختلفی را ذکر کرده‌اند از جمله:

1. دو جمله‌ی به اصطلاح هم معنی، ممکن است به گونه‌های مختلف زبان، تعلق داشته باشد.

ا- اردشیر، فوت کرد ب- اردشیر، در گذشت ت- اردشیر، به دیار باقی شتافت.

هر یک از این جمله‌ها، در موقعیت خاصی کاربرد دارد. اگرچه هم معنی‌اند، ولی در تمامی زنجیره‌های کلام به جای هم، به کار نمی‌روند.

2. دو جمله به اصطلاح هم معنی، بر حسب هم‌نشینی با جمله‌های دیگر، می‌توانند در شرایطی قرار گیرند که امکان جانشینی‌شان منتفی گردد. دیشب کار مسعود به کجا کشید؟ ا- مسعود، کتک مفصل از محمود خورد. ب- محمود، کتک مفصلی به مسعود زد.

بعید می‌نماید که پاسخ دوم، برای این سوال داده شود. زیرا (سوال کننده) مطلبی را درباره‌ی "مسعود" می‌پرسد و انتظار دارد که درباره‌ی مسعود، خبری بشنود. این نکته به نوع تأکید جمله پرسش و متناسب جمله جواب (1) به آن مربوط می‌شود. در چنین شرایطی، کاربرد جواب دوم، امکان پذیر است، ولی نامناسب می‌نماید.

3. میان جمله‌های به اصطلاح هم‌معنی، می‌تواند مسأله شمول معنایی مطرح باشد. در چنین شرایطی یکی از دو جمله مورد نظر، می‌تواند به جای دیگری به کار رود، ولی عکس آن، امکان‌پذیر نیست. ۱- نمی‌توانم درس بخوانم. ب- توان درس خواندن ندارم.

این دو جمله می‌توانند، هم معنی تلقی شوند، ولی شمول معنایی جمله اول، وسیع‌تر است. این جمله می‌تواند به این معنی نیز باشد، که به من، امکان درس خواندن نمی‌دهند، یا شرایط درس خواندن را برایم فراهم نمی‌آورند.

آنچه مطرح شد نشان می‌دهد که هم‌معنایی در سطح جمله‌های زبان نیز، مانند هم‌معنایی در سطح واژه‌های زبان، نسبی است.» (صفوی، 1386، ص 82-85)

محور "جانشینی" و "هم‌نشینی" کلمات تا چه اندازه در تشخیص رابطه ترادف تأثیر دارد؟

در زبان فارسی بعضی واژه‌ها بیش از یک معنا دارند، اما این معناها به گونه‌ای مرتبط اند. برای مثال، واژه‌ی "تند" به معنی "مزه تیزی غذا" به منزله صفتی برای مواد خوراکی به کار می‌رود، چنانچه همین واژه به منزله صفت برای انسان به کار می‌رود به معنی "خشمگین"، "غضبناک" و "عصبانی" تعبیر می‌شود که همچون طعم تند طرف مقابل خود را می‌آزارد. اما برای فهم منظور متکلم یا نویسنده، باید به کاربرد آن کلمه در ساختار جمله دقت نماییم. مثلاً در جمله‌ی "غذا تند است." واژه‌ی "تند" به طعم آن اشاره دارد. حال اگر واژه‌ی "غذا" را برداریم و "او" را جانشین آن کنیم، معنای کلمه "تند" عوض می‌شود.

در فرهنگ‌ها برای معنی واژه، از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌شود. در این راستا پنج سطح می‌توان در نظر گرفت که به ترتیب از مهمترین سطح به کم اهمیت‌ترین آن به شرح زیر است:

مثلاً در معنای واژه‌ی "آشپزخانه" چنین می‌آید:

1. معنی مقوله بندی شده: نوعی مکان است.

2. هم‌معنی: مطبخ و محل پخت غذا است.

3. یک توصیف اساسی: مکانی که در آن وسایل ساخت و آماده کردن و پخت غذا قرار دارد.

4. یک کارکرد اساسی: مکانی برای آشپزی.

5. یک توصیف مبهم: یکی از مکان‌های موجود در خانه. (وزیرنیا، 1379، ص 86)

حال اینکه منظور از این معانی، کدام است؟ این امر نیز با توجه به کاربرد واژه در ساختار جمله و برقراری رابطه‌ی همنشینی آن با سایر اجزای جمله درک می‌شود.

توجه به رابطه‌ی همنشینی کلمات، از جهت دیگری نیز دارای اهمیت است و آن اینکه در میان معانی یک واژه اینکه چه توضیحی برای آن واژه در جمله بیاید، نیز در رابطه‌ی هم-نشینی او با سایر کلمات، متجلی می‌شود. به عبارت دیگر، برخی از واژه‌ها گویی خودشان دارای برخی از بارهای معنایی هستند و نیاز به کاربرد در کنار برخی از قبود، در جهت توضیح بیشتر ندارند.

مثلاً، « وقتی مشخصه‌های معنایی دو واژه‌ی "زن" و "شوهر" را با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که "شوهر" نسبت به ویژگی "ازدواج" نشانه‌دار است. اما مفهوم واژه‌ی "زن" از چنین نشان ویژه‌ای برخوردار نیست. به عبارت دقیق‌تر مفهوم واژه‌ی "زن" نسبت به ویژگی ازدواج، بی‌نشان به حساب می‌آید.

زیرا "زن" در زبان فارسی، هم می‌تواند ازدواج کرده باشد و هم ازدواج نکرده باشد. به همین دلیل است که ما در زبان فارسی می‌توانیم از عبارت "زن شوهردار" استفاده کنیم ولی کاربرد "شوهر زن‌دار" مورد ندارد.» (صفوی، 1391، ص 251)

« این امکان وجود دارد که مفهوم واژه‌ها به هنگام همنشینی با واژه‌های دیگر، یک یا چند نشان خود را از دست بدهند و بی‌نشان شوند. برای مثال: "مرغ" و "خروس" نسبت به "جنسیت" نشان دارند. "مرغ" از نشان (- مذکر) برخوردار است و "خروس" نشان (+ مذکر) دارد.

حال به واژه "مرغ‌پلو" یا "مرغداری" توجه کنید. "مرغ" در ترکیب "مرغ‌پلو" هم "مرغ" را شامل می‌شود و هم "خروس" را. به عبارت ساده‌تر، ما اگر خروس را بپزیم و لای پلو بگذاریم باز هم این غذا را "مرغ‌پلو" می‌نامیم نه "خروس‌پلو". در چنین شرایطی مرغ نشان جنسیت خود را از دست می‌دهد. چون نسبت به جنسیت بی‌نشان می‌شود. هم به جای مرغ به‌کار می‌رود، هم به جای خروس. (صفوی، 1391، ص 251)

در محور جانشینی کلمات است که تمایزهای معنایی آن آشکار می‌شود و این امر به خاطر ویژگی‌های درونی نشانه‌ها (کلمه‌ها) است. جانشینی فقط در کلمات و در ساختار جمله نیست، بلکه در خود واج‌ها و در ساختار کلمات نیز اتفاق می‌افتد و باعث تمایز معنایی می‌شود.

« به جفت‌واژه‌های زیر دقت کنید. 1- pin- bin 2- fun- pun 3- duck- luck . صدای آغازی هر یک از این جفت‌واژه‌ها متفاوت است و همین کافی است که ارجاع‌های متفاوتی هم داشته باشند. این مشخصه‌های متمایزکننده‌ی نشانه‌ها ساختار جانشینی نامیده می‌شود. یعنی رابطه‌ای که به موجب آن برخی از ویژگی‌های کمینه در یک نشانه کافی است تا آن نشانه را از تمام نشانه‌های مشابه دیگر متمایز سازد.» (تامس آلبرت سیباک، 1391، ص 33)

زبان‌شناسان به طور کلی معتقدند تشخیص تمام روابط واژگانی در میان واژه‌ها، تنها در محور هم‌نشینی آشکار می‌شود. در این میان رابطه‌ی "ترادف" و "تضاد" اهمیت ویژه‌ای دارد. حتی برخی، شرط تشخیص اینکه آیا دو واژه هم‌معنی هستند یا نه؟ را در این می‌دانند که آن دو واژه بتوانند در یک جمله به جای هم بیایند.

در غیر این صورت نمی‌توان گفت، آن‌ها هم‌معنی هستند. مثلاً وقتی دو واژه "بزرگ" و "عظیم" را در بیرون ساختار جمله به کار بریم، در نگاه اول مترادف به نظر می‌رسند. اما وقتی در جمله‌ی "من کیف بزرگی خریدم." بخواهیم واژه‌ی "بزرگ" را برداریم و به جای آن مترادفش را به کار بریم، ساختار معنایی جمله به هم می‌ریزد و هیچ‌گاه اهل زبان جمله‌ی "من کیف عظیمی خریدم" را به کار نمی‌برند.

« میان‌واژه‌های هر زبان یا گویشی، روابطی قابل تشخیص است که آن‌ها را "روابط واژگانی" یا "روابط مفهومی" در سطح واژه می‌نامند. مهم‌ترین روابط واژگانی عبارتند از "ترادف"، "تضاد"، "شمول"، "هم‌نامی"، "هم‌آوایی"، "چندمعنایی". "ترادف" یا "هممعنایی" عبارت است از: کلماتی که رابطه‌ی معنایی نزدیک به هم دارند و اغلب در جمله‌ها قابل جانشینی با هم‌دیگر هستند. مثال: "خانه"، "سرا"، "منزل" / "زیبا"، "قشنگ"، "خوشگل". » (شیری، 1386، ص 99) به اعتقاد "پالمر" با مطالعه واژه‌های هم‌معنا می‌توان پنج امکان تمایز، میان آن‌ها در نظر گرفت.

1. گروهی از واژه‌های هم‌معنا، متعلق به گونه‌های خاص زبانی هستند.
2. چند واژه ممکن است، در سبک‌ها و یا کاربردهای مختلف هم‌معنا باشند.
3. بعضی از واژه‌ها تنها از نظر "معنای عاطفی" یا "سنجش معنایی" از یکدیگر متمایزند و جنبه‌های دیگر معناساختی آن‌ها یکسان است. برای مثال: "دولتمرد" / "سیاست باز" ، "نهان" / "مخفی" یا صورت‌های سه‌گانه "صرفه‌جو" / "مقتصد" / "خسیس" را می‌توان نام برد.
4. بعضی از واژه‌ها از نظر هم‌نشینی، در محدودیت هستند؛ یعنی ارائه آن‌ها تنها در ارتباط با واژه‌هایی خاص میسر است. مثل "آشپزخانه" به جای "آشپزمنزل".
5. این‌طور به نظر می‌رسد که معنای بعضی از واژه‌ها، نزدیک به هم، یا بر روی هم، قرار می‌گیرد. این هم‌معنایی از آن نوعی است که مورد استفاده فرهنگ‌نویسان قرار می‌گیرد. برای نمونه هم‌معناهای ممکن برای صفت "بالغ" عبارتند از: "به حد رسیده" / "جا افتاده" / "کامل و شایسته". (رحیمیان، 1389، ص 182)

انواع ترادف و هم‌معنایی:

دستورنویسان و زبان‌شناسان، برای واژگان مترادف و هم‌معنا انواعی را برشمرده‌اند. این تقسیم‌بندی بر اساس رابطه‌ی معنوی جفت‌واژگان و نیز میزان درجه رابطه‌ی واژگان است

که به صورت‌ها و در قالب‌های مختلفی ارائه شده است مانند ترادف کلامی و غیر کلامی، کامل و ناقص، واژگانی و بافتی، توصیفی و عاطفی و تحلیلی و ضمنی و

تا کنون، بسیاری از متفکران سعی بر آن داشته‌اند تا به طبقه‌بندی انواع معنی بپردازند. این تلاش‌ها اگر چه به موقعیت‌های غیر قابل انکاری منتهی شده است؛ ولی همواره با این نارسایی روبرو بوده که طبقات حاصل از دسته‌بندی‌ها تا حدی همپوشانی دارند. الف: هم‌معنایی توصیفی: (معنی توصیفی یک جمله، آن بخش از معنی جمله است که می‌توان در صورت بیان یک خبر، صدق یا کذب آن را معلوم ساخت. در چنین شرایطی است که برحسب معنی توصیفی یک جمله می‌توان مدعی شد. جمله "این سگ است" مستلزم جمله "این یک حیوان است" خواهد بود. جمله‌های دارای معنی توصیفی محدود به جمله‌های خبری نمی‌شوند. این معنی در جملات پرسشی و امری نیز امکان طرح می‌یابد. در مورد جملات امری نیز معنی توصیفی آن جمله به نوع رفتار مخاطب ارتباط می‌یابد.

برای بسیاری از زبان‌شناسان، معنی توصیفی، تنها نوع معنی است، زیرا فقط همین نوع معنی را می‌توان بر حسب صدق و کذب بودنش محک زد. بدیهی است آن دسته از محققانی که از راه منطقی به زبان می‌نگرند، به وجود همین نوع معنی تأکید دارند.» (صفوی، 1384، ص 119) «هم‌معنایی» را به طریق دیگری نیز می‌توان معرفی کرد و با این ترتیب، به تعریفی برای "هم‌معنایی توصیفی" رسید. هم‌معنایی توصیفی آن‌گونه که از نامش پیداست، به معنی هم‌معنایی دو واژه در قالب معنی توصیفی‌شان است. پیشتر دیدیم که معنی توصیفی آن بخش از معنی جمله است، که در صورت بیان خبر، صدق یا کذب آن قابل تعیین باشد.

براین اساس می‌توان ادعا کرد، دو واژه در هم‌معنایی توصیفی‌اند. فقط اگر جایگزینی‌شان در جمله با معنی توصیفی، تغییری در ارزش صدق آن جمله پدید نیآورد. در چنین شرایطی "آماده کردن" و "مهیا کردن" در جمله‌ای نظیر "او غذا را آماده کرد." یا "او غذا را مهیا کرد"، هم‌معنی توصیفی‌اند. زیرا جایگزینی‌شان تغییری در ارزش صدق جمله پدید نمی‌آورد. به عبارت ساده‌تر در هر شرایطی که جمله اول صادق باشد، جمله دوم نیز صادق است و

در هر شرایطی که جمله اول از کذب برخوردار باشد، جمله دوم نیز کذب خواهد بود.»
(صفوی، 1384، ص 124)

ب: هم معنایی ضمنی:

در "هم معنایی ضمنی" واژه‌ها بر حسب مفهوم ضمنی‌شان با یکدیگر، هم معنی می‌شوند. در میان فارسی‌زبانان "خر" و "گاو" اگر چه به دو مفهوم کاملاً متفاوت دلالت می‌کنند، اما به این دلیل که برای اهل این زبان، هر دو به صورت ضمنی به "کودن بودن" و "احمق بودن" اشاره دارند، هم معنی ضمنی یکدیگر به حساب می‌آیند.» (صفوی، 1391، ص 265-266)

ج: هم معنایی کامل:

« مترادف کامل، حداقل تا آنجا که به منزله‌ی رابطه‌ای میان لغات یک زبان، طبیعی تلقی می‌ود؛ بسیار کمیاب است.

لکن به منزله‌ی رابطه‌ای میان تعبیرهایی که از نظر لغت‌نامه‌ای مرکب‌اند، رواج دارد. دو (یا چند) تعبیر کاملاً مترادف‌اند، اگر دارای سه شرط زیر باشند:

1. همه‌ی معنای آن‌ها یکسان باشند.
2. با هر قرآنتی که استعمال شوند، یکسانی معنا را حفظ کنند.
3. از نظر معناشناختی معادل یکدیگر باشند. یعنی در تمام وجوه معنا، اعم از توصیفی و غیر توصیفی، معنا یا معانی آن‌ها یکسان باشند.» (لاینز، 1383، ص 95)

د: هم معنایی تحلیلی:

« در اصل میان واحدهایی برقرار است که یکی بر حسب هم‌نشینی مشخصه‌های معنایی دیگری شکل گرفته است. در این مورد می‌توان "عمو"، "برادرپدر" یا "صفهان"، "پایتخت" ایران در زمان شاه عباس"، را نمونه آورد.

ه: هم معنی غیر کلامی:

«با الگوگیری از روابط مفهومی، در سطح واژه‌های زبان یا روابط معنایی در سطح جمله‌های زبان، می‌توان به وجود نوعی رابطه‌ی هم‌معنایی میان برخی از حرکات بدن، قائل شد. مثل: نه=بالا انداختن سر، بالا انداختن ابروان، خم کردن مچ دست به سمت بالا.

نمونه‌هایی از این دست، فراوانند و برای تأکید، در ترکیب با یکدیگر کاربرد می‌یابند. این در شرایطی است که امکان کاربرد دو حرکت به صورت توأمان وجود داشته باشد مثل بالا بردن سر و ابروان با هم.» (صفوی، 1382، ص 223-225)

«این امکان وجود دارد که حرکتی خاص، در موقعیت‌های مختلف، معانی متفاوت، ولی مرتبط با یکدیگری را القا کند. برای نمونه: "چشمک زدن" = 1) جدی نبودن گفته 2) دعوت کردن مخفی.» (صفوی، 1382، ص 223-225)

و: هم‌معنی عاطفی:

«معنی عاطفی به نوع احساس و رفتار گوینده، ارتباط می‌یابد. برای درک این معنی، دو جمله "آخ" و "یک دفعه دردم گرفت." را با هم مقایسه کنید. جمله دوم در اصل، همان جمله اول است. اعتقاد بر این است که جمله دوم، می‌تواند کذب باشد ولی جمله اول چنین نیست.

زیرا "خبری" به حساب نمی‌آید معنی عاطفی می‌تواند به تمایز معنایی دو جمله "معلوم نیست صاحب مغازه کجاست؟" و "معلوم نیست صاحب این دکون کدوم گوریه؟" بیانجامد.

این در شرایطی است، که هر دو این جملات، از ارزش صدق واحدی برخوردارند، تفاوت معنایی درجمله "جان اینجاست" و "آیا جان اینجاست؟" نیز در ماهیت امر به معنی عاطفی برمی‌گردد.

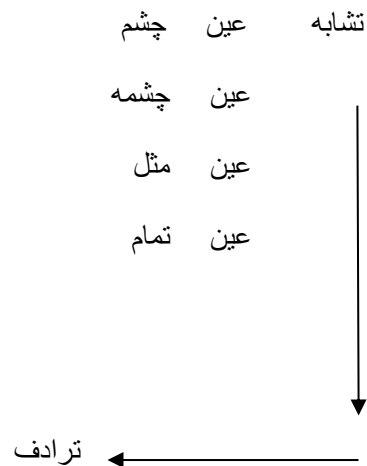
یکی از مختصات مهم عاطفی، این است که چنین معنایی تنها به هنگام تولید جمله، اعتبار دارد. در بسیاری از واژه‌های زبان، معنی توصیفی و عاطفی در هم تنیده می‌شوند. مثلاً

واژه "دیلاق" دارای معنی توصیفی "قدبلند"، به اضافه معنی عاطفی "تحقیر" است.» (صفوی، 1384، ص 120)

ب: چند معنایی:

یکی دیگر از آشناترین روابط مفهومی، در سطح واژه‌های زبان، رابطه‌ی چند معنایی است. چندمعنایی در مورد واژه‌ای مطرح است، که چند معنی مربوط به هم دارد. برای نمونه واژه‌ی "توپ"، سه معنی مختلف دارد یا "وسیله بازی"، "ابزار جنگی" و "پارچه لوله شده" این مفاهیم اگرچه متفاوتند، ولی به هم مربوطند. در تمامی این معانی، موضوع "گرد بودن" مطرح است.» (صفوی، 1386، ص 71)

در "چندمعنایی" یک کلمه چند معنی دارد و هر کدام از آن معناها با کلمه‌ی اصلی رابطه‌ی مترادف برقرار می‌نماید. مثلاً، لفظ "عین" در زبان عربی دارای هفتاد معنی است، که این کلمه با کل هفتاد معنای موجود رابطه‌ی تشابه دارد و با تک تک آن‌ها رابطه‌ی مترادف به عبارت دیگر لفظ عین در هفتاد مورد کاربرد "عین" که همین لفظ نوشته می‌شود، رابطه‌ی تشابه یا "هم‌نامی" را دارد. چون تلفظ و طرز نوشتن آن‌ها یکی است. اما در رابطه‌ی با تک تک معنی‌ها، رابطه‌ی مترادف برقرار می‌کند. این امر را با این نمودار می‌توان نشان داد.



« یک واژه که دارای چندین معنای به هم وابسته و مرتبط با یکدیگر هست، "چند معنایی" نام دارد. مانند "دل" به معنی "قلب"، "مرکز"، "میان"، "جرات" و "شکم".» (رحیمیان، 1389، ص 184) اغلب در انتخاب میان واژه‌های چند معنا و واژه‌های هم‌معنا با مشکل مواجه می‌شویم، ولی به عقیده "پالمر"، عاملی که موجب انتخاب مقوله‌ی "چندمعنایی" به جای "هم‌نامی" می‌شود، در نظر گرفتن معنای مرکزی، یا یک مرکز ثقل معنایی است. با این توضیح که حتماً باید معناهای یک واژه، با هم به نوعی در ارتباط باشند و دایره‌ی شمول معنایی آن‌ها به هم نزدیک باشد. از دیدگاه زبان‌شناسی، ساخت و معنای واژه‌های زبان به طور عام، در حوزه‌ی واژه‌شناسی بررسی می‌شود و ساختار معنایی و مفهومی واژگان فنی رشته‌های علمی (اصطلاحات) در حیطه‌ی اصطلاح‌شناسی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. همین امر یکی از تفاوت‌های "هم‌معنایی" و "چندمعنایی" در نظام زبان است.

در بحث‌های زبانی، بحثی مطرح می‌شود با عنوان "دلالت چندگانه"، یکی از مقوله‌های این دلالت "چندمعنایی" واژگان است و آن زمانی مطرح خواهد بود، که یک واژه از چند معنی مختلف، ولی مربوط به هم، برخوردار باشد. این شرایط در قالب یکی از روابط مفهومی در سطح واژه، امکان طرح می‌یابد که "چندمعنایی" نام دارد. با توجه به شرطی که برای واژه‌های هم‌معنا مطرح می‌شود و آن ربط بین آن‌هاست، برخی معتقدند که اگر بین دایره‌ی معنایی چند واژه شبیه به هم ربطی نباشد، نمی‌توانیم بگوییم آن واژه در مقوله‌ی چندمعنایی جای می‌گیرد. مثلاً ما در "گاز" با دو واژه "هم نام" سروکار داریم که یکی، مثلاً در "سیب را گاز زدیم." به کار می‌رود و آن یکی، مثلاً در "اتومبیل گاز سوز".

این دو "گاز" هیچ ارتباط معنایی‌ای با هم ندارند و نباید یک واژه‌ی برخوردار از چند معنایی تلقی شوند. در مورد "دوش" نیز، مسئله به همین ترتیب است. ما در اینجا نیز با سه واژه‌ی متفاوت، سر و کار داریم که هم نام‌اند. زیرا هیچ ارتباطی، به لحاظ معنایی، میان "دیشب"، "کول" و "ابزار ریزش آب حمام"، وجود ندارد. در فرهنگ‌های لغت نیز، واژه‌های دارای چند معنایی را در یک مدخل می‌آورند. معانی مختلف این واژه‌ها را در زیر همان یک

مدخل، ذکر می‌کنند. اما در مورد واژه‌های مختلف و هم نام، مدخل‌های مختلفی را در نظر می‌گیرند.» (صفوی، 1391، ص 267)

این امر نیز یکی از تفاوت‌های واژگان چندمعنا با غیر آن است.

« بسیاری از واژه‌ها، چند معنا دارند، واژه‌ی "برگ" در زبان فارسی معنای "برگ درخت"، "برگ کاغذ"، "کباب برگ" و غیره را دارد، یا واژه "میان"، که در زبان فارسی به معنی "کمر"، "کمر بند"، "وسط"، به کار می‌رود. این سه معنی با یکدیگر ارتباط دارند.

تشخیص معنای یک کلمه به وسیله‌ی "نشانگرهای معنایی" یا "ویژگی‌های معنایی" حاصل می‌شود. این ویژگی‌ها، معنای کلمه را مشخص می‌سازند و آن را از سایر معنای ممکن، جدا می‌کنند. اغلب معنای هر واژه با توجه به موقعیت، یا بافتی که در آن به کار می‌رود، تعیین می‌شود و گاه به وسیله‌ی لحن بیان آن، مشخص می‌گردد.» (فضیلت، 1385، ص 34)

در رابطه‌ی چند معنایی، در واقع یک کلمه است، با معنای مرتبط به هم، که با هر کدام رابطه‌ی مترادف دارد. (شیری، 1386، ص 99-100)

چنانکه دیده می‌شود بر وجود رابطه‌ی معنایی میان واژگان چندمعنا همه اتفاق نظر دارند. در مقابل، واژه‌هایی که دارای معنای مختلف و بی ربط با هم هستند، را واژگان "هم‌آوا" می‌نامند و مقوله‌ی آن را کاملاً از "چندمعنایی" جدا می‌کنند.

«بعضی واژه‌ها، هم معنا هستند، یا نوعی ارتباط معنایی، یا شباهت آوایی با یکدیگر دارند. در زبان فارسی واژه "شیر" به سه معنای "مایع خوراکی"، "نام حیوانی"، "ابزار"، به کار می‌رود. آیا زبان فارسی یک واژه با سه معنا دارد، یا سه واژه‌ی متفاوت؟

واژه‌هایی را که صورت نوشتاری و آوایی یکسانی دارند، اما دارای معنای متفاوت‌اند. واژه‌های "هم نام"، می‌نامند. از آنجا که در زبان فارسی گذاشتن مصوت‌های کوتاه روی صامت‌ها کاربرد ندارد. گاهی هنگام تلفظ یک واژه به چندین طریق و با چند مصوت مختلف

می‌توان آن را خواند. صورت "کرم" سه خوانش "کِرِم"، "کَرَم"، "کَرِم" دارد. یعنی یک صورت نوشتاری، به سه شکل متفاوت، تلفظ می‌شود.

در این صورت نیز داشتن یک صورت نوشتاری، به این معنی نیست که زبان فارسی، یک واژه دارد، یا با توجه به سه صورت آوایی، با سه واژه سر و کار داریم. در اصل این واژه‌ها کاملاً با هم تفاوت دارند. زیرا واجهای آنها مختلف است. در این مورد، بر اساس سه معنای متفاوت، سه واژه را شناسایی می‌کنند و آنها را "هم نویسه" می‌نامند. همچنین واژه‌های "صور"، "ثور"، "سور"، در زبان فارسی به یک صورت، تلفظ می‌شوند و "هم آوا" نامیده می‌شوند. تمام مثال‌های داده شده، تفاوت معنایی دارند. از این رو، این صورت‌های آوایی متفاوت یا مشابه را بر مبنای داشتن تفاوت معنایی، واژه‌های متفاوت محسوب می‌کنیم.» (شقایق، 1389، ص28)

اهل زبان برای آنکه بتوانند مفهوم و منظور کلمات را در ساختار جمله تشخیص دهند، باید به روابط آن کلمه با کلمات دیگر جمله نیز، توجه نمایند. زبان‌شناسان از این امر به "قواعد خوانش" تعبیر می‌نمایند.

طبق این قواعد، با در کنار هم قرار گرفتن واحدهای کوچکتر واحدهای بزرگتر پدید می‌آید و اهل زبان می‌توانند، مفهوم صوت‌های زبانی را در ترکیب با واحدهای دیگر دریابند و این امر از طریق مشخصه‌های معنایی صورت می‌پذیرد.

«معنی‌شناسان بر آن باورند، که تعبیر معنی بر حسب قواعدی صورت می‌پذیرد که "قواعد خوانش" نامیده می‌شوند. این قواعد همان‌هایی‌اند، که در فن بیان "رَدّ التَّعبیر"، نامیده می‌شوند. "خوانش"، معادل فارسی واژه عربی "تعبیر" است و منظور از قواعد خوانش، شگردهایی است که اهل زبان، برای درک معنی واحدهای زبان، به کار می‌برند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«صوفی ز کنج صومعه در پای خُم نشست تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش»

(حافظ، دیوان)

«دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش کز شما پنهان نشاید داشت سرّ می فروش»

(حافظ، دیوان)

جدا از این دو "دوش"، تازه یک "دوش" دیگر در فارسی داریم که در حمام، نصب شده است. آنچه باعث می شود بتوانیم این معانی مختلف "دوش" را از هم تشخیص دهیم. مجموعه‌ی شگردهای تشخیص و تعیین شیوه‌ی "ترکیب" مفهوم واحدهای زبان، در ساخت‌های بزرگتر است. (صفوی، 1391، ص 254 و 255)

مقوله‌ی چند معنایی و تحول معنی واژه‌ها و در نتیجه، دگرگونی و چند معنا بودن عبارات‌ها، دو مفهوم صریح بودن و ضمنی بودن را در پی دارد. می دانیم که واژه، بیانگر مجموعه‌ای مفاهیم، به پیوست است، که یکی از آنها، معنی صریح است. معنی صریح، یا معنی اصلی واژه، یا معنی دلالتی، یا حقیقی، یکی از صورت‌های زبانی است که برای همه‌ی کسانی که آن را به کار می برند، یک معنی دارد.

«شاعران سبک دوره‌ی باروک معتقدند که واژه‌های "چندمعنا"، فکر را گسترش می دهند. زیرا با شنیدن یک واژه، ذهن به معناهای چندگانه‌ی آن، توجه می‌کند و از این رو، در معنای واژه، ابهام به وجود می آید. ابهامی که از دیدگاه سبک مذکور، خوشایند است.» (فضیلت، 1385، ص 90)

محور هم نشینی و جانشینی کلمات، تا چه اندازه در تشخیص کلمات چند معنی تأثیر دارد؟

باید اذعان نمود، که توجه به محور هم نشینی کلمات، در بحث کلمات چندمعنایی، نقشی اساسی و بسیار مهم دارد. به طوری که یک واژه که دارای چند معنی مختلف است، برای آنکه به معانی مختلف آن پی ببریم و بدانیم که هدف از کاربرد آن کلمه در کدام معنی است، فقط باید به محور هم نشینی آن کلمه، در کنار کلمات دیگر توجه نماییم. زبان شناسان، معتقدند در کلمات چند معنایی، برای تشخیص معنای مورد نظر از دو راه می توانیم عمل نماییم.

1. از طریق قراردادن آن، در کنار کلمه‌های دیگر و برقراری رابطه‌هایی چون، "تضاد"، "ترادف"، "تضمن" و مثلاً انواع معانی کلمه "تند" در این روابط با "تند و کند"، "تند و سریع" و...

2. از طریق قرار دادن آن در جمله و برقراری رابطه‌ی هم نشینی بین آن و سایر اجزای جمله. مثلاً در جمله‌ی "او تند می‌رود" یا "غذای امروز تند بود" یا "رنگ لباس او، آبی تند است" "اخلاق رستم بسیار تند است" و...

در رابطه‌ی چندمعنایی بین کلمات کاربرد کلمات در ساختارهای غیر اصلی خویش، باعث ایجاد ابهام در کلام، می‌شود. به عبارت دیگر کاملاً ساختار معنایی جمله را به هم می‌ریزد. زیرا در هر کاربرد می‌تواند یک معنی آن در نظر باشد، اما در واژه‌های "همنام" در صورت کاربرد، ابهام در این نیست.

در اینجا واژه‌های چندمعنا را "مبهم" می‌نامیم و واژه‌های همنام را "نامبهم". «یکی از تفاوت‌های عمده موجود، میان صورت‌های واژگانی مبهم و نامبهم، این است که در صورت مبهم، گوینده تنها یکی از معانی چنین صورتی را مدّ نظر دارد و مخاطبش نیز سعی دارد به همان معنی، دست یابد. در یک گفتگوی عادی، چنین صورت‌هایی مشکلی به بار نخواهد آورد، زیرا وجود بافت، می‌تواند در رفع ابهام موثر باشد. در مورد صورت‌هایی که دارای معنی کلی‌اند، مسئله به شکل دیگری است.

زیرا دستیابی به معنی دقیق و مورد نظر گوینده از صورت "آبی" که می‌تواند "زنگاری"، "آسمانی"، "نفی" و غیره باشد، بسیار مشکل است. زیرا این احتمال وجود دارد، که گوینده نیز، دقیقاً نداند رنگ "آبی" مورد نظر، چه "آبی" است؟» (صفوی، 1384، ص 122) محور جانشینی نیز، وقتی کلمات به جای یکدیگر قرار می‌گیرند، می‌تواند در تشخیص کلمات هم‌آوایی تأثیرگذار باشد.

«صفت "خوب" را در نظر بگیرید، ما این صفت را می‌توانیم با صدها موصوف مختلف، به کار ببریم مثلاً "مرد خوب"، "کتاب خوب" و غیره، اما اگر در محور جانشینی،

کلمه‌ی "خوب" را حذف کرده و به جایش کلمه‌ی "کهنه" را بیاوریم، در جایگاه کمتری کاربرد می‌یابد. مثلاً "مرد کهنه" یا "اسب کهنه" در فارسی، کاربرد ندارد. گاه این "با هم آوایی" آن قدر، محدود می‌شود، که انگار یک واژه، تنها در هم نشینی با یک واژه‌ی خاص، امکان حضور می‌یابد.

مثلاً "بلوند"، فقط "با هم آوایی" با "مو" قرار می‌گیرد یا "میشی"، فقط در کنار "چشم" کاربرد می‌یابد. در چنین شرایطی از اصطلاح "با هم آوایی" مطلق استفاده می‌کنیم. آنچه در معنی‌شناسی در قالب "با هم آوایی" مطرح می‌شود، به رابطه‌ی مفهوم واژه‌هایی مربوط است که بر حسب مشخصه‌های معنایی‌شان با یکدیگر ارتباط می‌یابند.

این انواع "با هم آوایی" قابل حدس و گمانه زنی است. اما در شاخه‌ای از زبان‌شناسی که "زبان‌شناسی پیکره‌ای" نامیده می‌شود. میزان هم نشینی واژه‌ها را در متون مختلف، اندازه‌گیری می‌کنند. (صفوی، 1391، ص 270)

«حداقل تعداد معنی، در واژه‌های چندمعنایی، دو معنی است. بعضی از این واژه‌های به ظاهر چندمعنی، در واقع واژه‌های متفاوتی هستند که از ریشه‌های مختلفی برآمده اند، مثلاً معلوم نیست آیا واژه‌ی روان یک واژه با دو معناست، یا دو واژه "روان"، با دو سرگذشت ریشه‌شناسی متفاوت، در زبان فارسی، در کنار هم به وجود آمده‌اند. پدیده‌ی اخیر را "تشابه" یا "هم لفظی" می‌گویند. برای تشخیص "چند معنایی" از "تشابه" می‌توان از ریشه‌شناسی یا تاریخ زبان، کمک گرفت.» (وزیرنیا، 1379، ص 85)

این جمله‌ها را در نظر بگیرید.

هوا، روشن است.

رادیو را روشن کن.

آن شلوار خاکستری روشن‌تر را بپوش.

مسئله کاملاً برایم روشن شد.

در چنین شرایطی، ما با یک واژه "روشن"، سروکار داریم، که از دلالت چندگانه برخوردار است، در چنین شرایطی همنشینی این واژه با "هوا"، "رادیو"، "خاکستری" "مسأله"، بر ما معلوم می‌کند که این مفاهیم "روشن" با هم فرق می‌کنند، شکل متضاد این "روشن" ها به ترتیب "تاریک"، "خاموش"، "تیره"، "مبهم"، است و این نکته نیز از طریق همین واحدهای همنشین معلوم می‌شود. باید به این نکته توجه داشته باشید، که تمامی واحدهای نظام واژگانی زبانی خودکار، از همین ویژگی برخوردارند و "دلالت چندگانه" دارند. «(صفوی، 1391، ص 256).

صورت‌های واژگانی مبهم، از قبیل "شیر" یا "سپر" و جز آن می‌توانند در دو طبقه چندمعنایی دسته‌بندی شوند. مسلماً از هیچ فرهنگ لغتی، هر اندازه که حجیم باشد، نمی‌توان انتظار داشت که برای واژه‌ای مانند "آب" هزاران زیر مدخل، در نظر گیرد و معانی مختلفی را که این واژه می‌تواند در بافت‌های مختلفی به دست آورد، یک به یک ثبت کند. ولی از فرهنگ‌های لغت انتظار می‌رود که واژه‌های دارای چندمعنایی را مشخص سازد و برای واژه‌های هم‌نام نیز، مدخل‌های متفاوتی در نظر بگیرند.

چنانچه اشاره شد، از آنجا که درک معنی واژگان در خلال جمله و از طریق برقراری رابطه‌ی همنشینی آن‌ها با سایر اجزای جمله صورت می‌گیرد. «معمولاً معنی یک لفظ ترکیبی و دستوری، مثلاً یک جمله را می‌توان حاصل جمع معانی واحدهای تشکیل دهنده‌ی آن لفظ دانست.» (همان، ص 121) در مواقعی که در جمله، کنایه و ابهام به کار رود. لزوم توجه به رابطه‌ی همنشینی کلمات دو چندان می‌شود.

این امر در ترجمه یک متن از یک زبان به زبان دیگر، نمود بیشتری دارد و حتی گاهی مترجمان را دچار خطا می‌کند. مثلاً در جمله‌ی "زبان این گوسفند دراز است." کلمه‌ی "دراز" دارای یک معنی است و در جمله‌ی "زبان دوستم دراز است." کلمه دراز دارای معنی دیگری است که در واقع معنی کنایی آن به حساب می‌آید.

نتیجه:

مقوله‌های "هم‌معنایی" و "چندمعنایی"، در نظام زبان کاملاً با هم تفاوت دارند. منظور از "هم‌معنایی" یا "ترادف"، آن است که دو لفظ در معنی اشتراک داشته باشند و منظور از چندمعنایی آن است که واژه‌ای چند معنی مربوط به هم داشته باشد. در کشف رابطه‌ی ترادف یا هم‌معنایی، اختلاف لفظ، شرطی مهم است.

بدین معنی که دو کلمه از لحاظ ظاهر لفظ مختلف باشند، ولی از نظر معنا یکسان باشند. بدین ترتیب اگر کلمه‌ای از نظر لفظی یکسان باشد، در ساختارهای مختلف، معنی متفاوت بدهد، نمی‌توان گفت دارای ترادف است.

کلماتی می‌توانند دارای رابطه‌ی ترادف باشند که واجد شرط "هم‌زبانی" باشند. بدین معنی که دو واژه در صورتی هم‌معنا هستند، که هر دو از یک زبان باشند. هم‌معنایی مطلق وجود ندارد و نمی‌توان جفت‌واژگانی را پیدا کرد که از نظر بار معنایی صد در صد مطابق هم باشند. "تجزیه و تحلیل مؤلفه‌ای" نیز یکی دیگر از شروط تشخیص واژه‌های هم‌معنا است. هدف از آن، این است که دو واژه در صورتی هم‌معنی هستند که در تعاریف و مفهوم، یکسان باشند.

در تشخیص واژه‌های هم‌معنی، توجه به رابطه‌ی هم‌نشینی و جانشینی کلمات، نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند. طبق این اصل برای تشخیص معنای یک واژه باید به جایگاه آن و نیز رابطه‌ی آن با کلمات دیگر جمله توجه نمود.

دلیل این که هم‌معنایی مطلق وجود ندارد، سیال بودن معانی واژگان است. زیرا واژگان در ساختارهای مختلف و زمان‌های گوناگون بار معنایی متفاوت دارند. در محورهای جانشینی کلمات، تمایزهای معنایی آن آشکار می‌شود و این امر به خاطر ویژگی‌های درونی نشانه‌ها (کلمه‌ها) است.

ترادف، انواعی دارد، به عنوان مثال؛ ترادف کلامی و غیر کلامی، کامل و ناقص، واژگانی و بافتی، توصیفی و عاطفی، تحلیلی و ضمنی و... در "هم‌معنایی ضمنی"، واژه‌ها طبق

معنا و مفهوم ضمنی خود با یکدیگر رابطه‌ی مترادف برقرار می‌سازند. در این نوع مترادف بیشتر عنایت به معنی و کاربرد کنایی کلمه‌هاست.

می‌توان به نوعی، ارتباط هم‌معنایی و مترادف میان حرکات بدن و واژه‌ها قائل شد. بدین صورت که معنی یک واژه را با برخی از حرکات دست و صورت بیان کنیم. مثلاً در معنی کلمه "نه" سرمان را به سمت بالا حرکت دهیم. در "چندمعنایی" یک کلمه دارای چند معنی است که هر کدام از آن معناها با کلمه‌ی اصلی رابطه‌ی مترادف برقرار می‌نمایند.

در تشخیص واژه‌های چند معنا، باید بین معنای مختلف آن حتماً رابطه‌ی معنایی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر تمام معناها برای یک‌واژه به نوعی به هم مربوط باشند.

در چندمعنایی، در واقع یک کلمه دارای چند معنی است و هر کدام از معناها با کلمه‌ی اصلی رابطه‌ی مترادف دارند و معانی مختلف با هم، در کاربردهای مختلف رابطه‌ی تشابه دارند. در چند معنایی، برای تشخیص معنای مورد نظر، از دو راه می‌توانیم، عمل نماییم.

الف: از طریق قرار دادن آن در کنار کلمه‌های دیگر و برقراری رابطه‌ی تضاد، مترادف و ... از طریق قرار دادن آن، در جمله و برقراری رابطه‌ی هم‌نشینی. بحث واژه‌های "چندمعنا" و "هم‌نام" کاملاً فرق دارد. در واژه‌های هم‌نام فقط شباهت آوایی دیده می‌شود در حالیکه در چند معنایی علاوه بر شباهت آوایی شباهت معنایی نیز موجود است.

فهرست منابع و مأخذ:

- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران، 1381.
- احمدی، احمد، دستور زبان یا صرف و نحو، باستان، مشهد، بی‌تا، چاپ پنجم.
- تامس آلبرت سیپاک، نشانه‌ها: درآمدی بر نشانه‌شناسی، مترجم: محسن نوبخت، نشر علمی، تهران، 1391.
- داعی الاسلام، محمد، فرهنگ نظام فارسی به فارسی، چاپ حیدری، تهران، 1364، چاپ دوم.

- دهخدا- علی اکبر، فرهنگ لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1373.
- رحیمیان، جلال، ساخت زبان فارسی، انتشارات دانشگاه شیراز، 1389، چاپ اول.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، 1376، دیوان، به تصحیح غنی و قزوینی، تهران: طلوع، چاپ دوازدهم.
- شاملو، احمد، نام‌ها و نشانه‌ها در دستور زبان فارسی، نشر مروارید، تهران، 1385، چاپ اول.
- شقاقی، ویدا، مبانص صرف واژه، انتشارات سمت، تهران، 1389، چاپ سوم.
- شیری، علی‌اکبر، درآمدی بر گویش‌شناسی، انتشارات مازیار، تهران، 1386، چاپ اول.
- صفوی، کورش، آشنایی با معناشناسی، نشر پژواک کیوان، تهران، 1386، چاپ اول.
- صفوی، کورش، زبان‌های دنیا 4 مقاله درباره‌ی زبان‌شناسی، نشر سعاد، تهران، 1384، چاپ اول.
- صفوی، کورش، آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی، نشر علمی، تهران، 1391، چاپ اول.
- صفوی، کورش، نوشته‌های پراکنده دفتر اول معنی‌شناسی، نشر علمی، تهران، 1391، چاپ اول.
- صفوی، کورش، معنی‌شناسی کاربردی، انتشارات همشهری، تهران، 1382، چاپ اول.
- فاضل‌نیا، محمد، دستور زبان فارسی برای همه، کتابفروشی سعدی، تهران، 1348.
- فضیلت، محمود، معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات، انتشارات دانشگاه رازی، کرمانشاه، 1385، چاپ اول.
- لاینز، جان، مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی، مترجم: حسین واله، نشر گام نو، تهران، 1383.
- محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، انتشارات خیام، تهران، 1336.

مرزبان‌راد، علی، دستور سودمند، انتشارات دانشگاه ملی ایران، (بی‌جا)، 1358.

معینیان، مهدی، دستور زبان فارسی، چاپ شمشاد، تهران، 1364، چاپ دوم.

وزیرنیا، سیما، زبان شناخت، نشر قطره، تهران، 1379، چاپ اول.